

تجربه‌ی زیبایی‌شناختی محیط*

جهانشاه پاکزاد^۱، الهه ساکی^۲

^۱ استاد دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

^۲ کارشناس ارشد طراحی شهری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۴/۲۴، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۷/۵)

چکیده

در طول تاریخ بشریت، «زیبایی» همواره یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر نیازهای انسان بوده، به طوری که مناقشه در مورد منشأ این مفهوم قدمتی حداقل ۲۵۰۰ ساله داشته، مسیر خود را از قطعیت آغاز کرده، به عدم قطعیت منتهی شده و همواره در طیفی میان دو قطب ذهنیت و عینیت در حرکت بوده است؛ بدین صورت که در یک سر این طیف، نظریه پردازان، زیبایی را فارغ از ادراک‌کننده و در پدیده‌ها می‌جویند، و در سر دیگر طیف، آن را در چشم بیننده دیده و صرفاً مشروط بر خشنودی حواس انسانی می‌پندارند. با نظر به شکل‌گیری خوانش‌های جدیدتر از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی، فقدان مطالعات در این حوزه و به خصوص در متون شهرسازی و طراحی شهری در ایران و اهمیت پرداختن به این مهم به لحاظ تأثیری که بر سلامت انسان و کارآیی زیست‌شناختی وی دارد، نوشتار حاضر سعی داشته با نظر به پدیده‌ی زیبا و با اتخاذ سه دیدگاه زیست‌شناختی، ادراکی و روانشناسی گشتالت منشأ زیبایی را در ادراک‌کننده پیگیری کند و به دید بالنسبه جامعی از زیبایی و جایگاه آن در فرآیند ادراکی انسان دست یابد. بر این اساس، لذت زیبایی‌شناختی تنها محدود به حس بینایی و تظاهر بیرونی شهر نیست، بلکه حاصل تأثیر کلیه‌ی مقاصد طراحی بر حواس انسانی است.

واژه‌های کلیدی

زیبایی، تجربه‌ی زیبایی‌شناختی، فرآیند ادراک، مغز.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد نگارنده‌ی دوم با راهنمایی نگارنده‌ی اول تحت عنوان «راهنمای ارتقاء زیبایی محیط بر اساس دیدگاه شهروندان» ارائه شده در بهمن ماه ۱۳۹۲ در دانشکده‌ی معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی است.

** نویسنده مسئول: تلفکس: ۰۲۱-۲۹۹۰۲۸۴۵، E-mail: Saki.elahe@yahoo.com

مقدمه

اشیا را به هم مرتبط می‌سازند، نشأت می‌گیرد؛ بنابراین در این خوانش‌ها، تفسیر مفهوم زیبایی با مفاهیمی همچون لذت و ادراک ارتباط می‌یابد، در نتیجه زیبایی در تجارب پردازشی ادراک کننده جای داشته و از تعامل ویژگی‌های محرک‌ها و فرآیندهای شناختی و عاطفی ادراک کننده‌ها حاصل می‌گردد.

واکاوی مفهوم زیبایی در تاریخ شهرسازی و طراحی شهری حاکی از آن است که این مفهوم به جز در سال‌های اخیر غالباً با دیدگاه عینیت‌گرا بررسی شده و به همین دلیل، نظریه‌پردازان و طراحان شهری معیارهای فرمال متعددی برای خلق مکان‌های زیبا ارائه داده‌اند. پیگیری این مفهوم در متون طراحی شهری و شهرسازی ایران نیز ما را به طیف تقریباً مشابهی از تعاریف رهنمون می‌سازد؛ بدین ترتیب که در دیدگاه عینیت‌گرا، به جز محدود مطالعاتی که بر اساس بسترابان صورت گرفته، سایرین به تعاریف و معیارهای ارائه شده توسط نظریه‌پردازان خارجی اکتفاء کرده‌اند. حال آنکه در دیدگاه ذهنیت‌گرا کم‌تر از مباحث زیست‌شناختی و روانشناسی بهره گرفته، بیشتر به سمت مباحث ماورایی کشیده شده‌اند و با نسبت دادن زیبایی به فطرت از پیگیری این مفهوم در ادراک کننده طفره رفته‌اند.

با نظریه‌آنکه زیبایی جزو نیازهای متعالی انسان بوده و به مثابه محرکی برای شکوفایی وی عمل کرده، بر میزان سلامتی، طول عمر و به طور کلی کارایی زیست‌شناختی افراد تأثیرگذار است؛ و نیز مدل‌های زیست‌شناختی تدوین شده در سال‌های اخیر حکایت از اهمیت این مفهوم بر جریان تکاملی مغز انسان دارد (Smith, 1971 & 2003; Berlyne, 1976)، نمی‌توان نسبت به این مقوله در فضاهای شهری، یعنی بستری که هر روزه توسط طیف وسیعی از مردم تجربه می‌شود، بی‌تفاوت بود. ضمن آنکه، با شکل‌گیری اجتماعات انسانی، این مفهوم در سطحی بالاتر نیز اهمیت یافته، در سطح جامعه به پدیده‌ای ارزشی و هدفمند نیز بدل می‌شود (Porteos, 1996 و گروتو، ۱۳۸۸).

با توجه بدانچه گفته شد، نیز فقدان مطالعات در زمینه‌ی پیگیری تجربه‌ی زیبایی‌شناختی در ادراک کننده، نوشتار حاضر سعی دارد با نظر به پدیده‌ی زیبا و اتخاذ سه دیدگاه زیست‌شناختی، ادراکی و روانشناسی گشتالت منشأ زیبایی را در ادراک کننده بررسی نماید؛ بدین منظور ابتدا کلید واژگان اصلی تعریف و تدقیق شده، سپس با تشریح مفهوم تجربه‌ی زیبایی‌شناختی تحت سه دیدگاه مزبور، تلاش شده نگرشی بالنسبه جامع از زیبایی و جایگاه آن در فرآیند ادراکی انسان ارائه شود.

در طول تاریخ بشریت، زیبایی همواره یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر نیازهای انسان بوده است؛ چه در گذشته‌های دور که انسان ماقبل تاریخ برای فائق آمدن بر دنیای متخاصم و گیج‌کننده‌ای که وی را احاطه کرده بود موقوع پیرامونش را بر دیواره‌های غار ترسیم می‌نمود (Greer, 2010)، و چه امروز که تعقیب زیبایی در تمامی ابعاد زندگی وی رسوخ کرده است. با این همه، مرور سیر تفکر در مورد مقوله‌ی زیبایی را می‌توان بسان مسیری پنداشت که از قطعیت شروع و به عدم قطعیت منتهی شده است، به طوری که در هر باب از این دفتر، مفهوم مزبور پیچیده‌تر شده و از دسترس انسان دورتر به نظر می‌رسد.

حداقل ۲۵۰۰ سال است که سؤال «چه چیزی زیباست؟» ذهن انسان را به خود درگیر کرده و به رغم دریافت طیف وسیعی از پاسخ‌ها، منشأ زیبایی همواره بین دو قطب عمدۀ در رفت و آمد بوده است. بسیاری نظریه‌پردازان که دست کم به زمان افلاطون برمی‌گردند، زیبایی را به عنوان یکی از خصایص اشیا می‌دانستند که منجر به تجربه‌ای لذت‌بخش در ادراک کننده‌ها می‌شود. به عنوان مثال، در پرتو فلسفه‌ی افلاطون، «حفظ اندازه و تناسب، همواره زیبا و پسندیده» بوده و «زشتی چیزی جز فقدان تناسب» نیست؛ و یا ارسطو در دیدگاهی مشترک با افلاطون معتقد است، «زیبایی مبتنی بر تناسب و آرایش منتظم» تعریف می‌شود (تاتارکوویچ، ۱۳۸۱)؛ و یا در مکاتب زیبایی‌شناسی متعددی که در خلال رنسانس ارائه شد، قوانین ریتم و تقارن، رابطه‌ی هماهنگ بین کل و اجزاء و وحدت در عین کثرت، قوانین زیبایی تلقی می‌شدند.

در مقابل، دسته‌ای دیگر از نظریه‌پردازان که سابقه و قدمت تفکر ایشان حداقل به زمان سوفسطاییان برمی‌گردد، بر این عقیده‌اند که هر چیزی می‌تواند زیبا باشد مشروط بر آن که حواش انسان را خشنود سازد. از این منظر به طور ناخودآگاه زیبایی تابعی از کیفیات ادراکی ادراک کننده گشته و در نتیجه هرگونه تلاش برای شناسایی معیارهای زیبایی را بیهوده می‌نماید. تجلی این دیدگاه ذهنیت‌گرا را می‌توان در عباراتی عامیانه نظیر «زیبایی در چشم بیننده است»، «نمی‌توان بر سرذائقه بحث کرد» یا «اگر در دیده‌ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی» دید که این نیز نشان دهنده‌ی تأکید فزاینده‌ی جوامع بر ماهیت متغیر تاریخی و نسبتاً فرهنگی زیبایی است (Reber et al., 2004 & Lavie & Tractinsky, 2000 و کاویانی، ۱۳۷۰).

این در حالی است که تحلیل‌های فلسفی جدیدتر (Dewey, 1988; Beardsley, 1958; Ingarden, 1985; Dickie, 1984) با اتخاذ دیدگاهی تعاملی معتقدند، حس زیبایی از الگوهایی که مردم و

۱- واژه‌شناسی کلید واژگان

چندان صادق نیست، چرا که دانستن ریشه‌های واژگان این حوزه روشن خواهد ساخت که به طور کلی حساسیت زیبایی‌شناسی

جستجوی ریشه‌ها و کاربردهای یک واژه غالباً ممکن است کار عبث و بیهوده‌ای جلوه کند، اما این امر در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی

را چگونه حساسیتی باید تلقی نمود (کالینسون، ۱۳۸۸، ۱۴-۱۳)؛ ضمن آنکه وجود بحث‌های بسیط و بعضاً گمراه کننده در این زمینه ضرورت پرداختن به این مقوله را دوچندان می‌سازد.

۱-۱- زیبایی‌شناسی

در فرهنگ معین می‌خوانیم، زیبایی‌شناسی حاصل مصدر بوده، و به معنی شناختن زیباست؛ در واقع، زیبایی‌شناسی در کنار تئوری شناخت، منطق، اخلاق و متافیزیک، یکی از پنج رشته‌ی کلاسیک فلسفی است که به عنوان نظریه‌ی تأمل در داوری‌های زیبایی‌شناختی تعریف می‌شود. البته این اصطلاح در طول تاریخ و با اتخاذ دیدگاه‌های متمایزی مطالعه شده و براساس مکاتب فکری مختلف معانی متفاوتی به خود گرفته است، تا آنکه در قرن هجدهم باومگارتن^۱، فیلسوف آلمانی، معنای این اصطلاح را به لذت حواس یا ارضای حواس تغییر داد و از آن پس زیبایی‌شناسی نیز به عنوان سیستمی مستقل در کنار منطق و اخلاق قد برافراشته و به فرهنگ واژگان فلسفی اضافه شد؛ البته در انتهای همین سده، این اصطلاح از انحصار فلسفه نیز خارج شده، و به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زبان عمومی بدل گشت (فهودی، ۱۳۷۸؛ ۲۰۰۵؛ Hekkert, Carlson; 2006, 2006; Davies et al., 2009, 134). این شاخه از فلسفه در ابتدا تلاش داشت در یک قالب تحلیلی، توجیهی منطقی برای حظ حاصل از برخورد با آثار هنری فراهم سازد؛ البته با توجه به آن که حظ ما از زیبایی تنها به هنر محدود نمی‌شود، حوزه‌ی زیبایی‌شناسی نیز به مرور زمان دربرگیرنده‌ی بازه‌ای وسیع‌تر شد (Davies et al., 2009, 134).

۲- تجربه‌ی زیبایی‌شناختی

با توجه به آنکه امروزه زیبایی‌شناسی به دریافت حسی و ادراک یا دانش محسوسات تعبیر شده است؛ علم زیبایی‌شناسی [علم الجمال] نیز صرفاً در رابطه با حظ حاصل از برخورد با پدیده‌های زیبا تعریف نشده، دربرگیرنده‌ی مطالعه‌ی مجموعه انفعالات و احساسات درونی انسان نیز هست. بنابراین، زیبایی‌شناسی عموماً دربرگیرنده‌ی مفهومی وسیع‌تر از زیبایی بوده و شامل فکاهی و هیجان و حتی چیزهایی که اصلاً لذتی برای ما به همراه ندارند، نظیر امور مضحک و مشوش نیز است (Hekkert, 2006; Parsons, 2010).

معادل انگلیسی واژه‌ی زیبایی‌شناسی، Aesthetics است؛ فرهنگ لغت آکسفورد جدید، زیبایی‌شناسی را به سادگی به عنوان «مجموعه‌ای از قواعد که درباره‌ی طبیعت و ادراک زیبایی هستند» تعریف می‌کند، هرچند به زعم کاتبرت، این اصطلاح و ریشه‌ی یونانی آن به تنهایی، بیش از این را بر ما آشکار می‌سازد؛ واژه‌ی aesthetikos با ریشه‌ی یونانی از واژه‌ی aestheta به معنی چیزهای قابل ادراک است که البته از واژه‌ی aesthesthai به معنای ادراک متمایز می‌باشد. هرچند، زمانی که ما به معنای زیبایی برسیم، مجدداً در یک چرخه، مسیر رفته را طی کرده و به همین نقطه می‌رسیم (Cuthbert, 2006: 173).

۱-۱- دیدگاه زیست‌شناختی

از زمان جنگ جهانی دوم تلاش‌ها و پژوهش‌های زیادی برای دریافتن شیوه‌ای که ممکن است مغز انسان بر آن اساس کار کند،

۲-۱- زیبایی

آن طور که در لغت‌نامه‌های فارسی می‌خوانیم، واژه‌ی زیبایی

قاعده‌ی مغز یا همان مغز خزننده، در واقع محل قرارگیری مراکز فرامین ضروری برای ادامه‌ی حیات انسان است که شامل کنترل خواب و بیداری، تنفس، تنظیم درجه حرارت، و سایر حرکات غیرارادی و نیز ایستگاه فرعی ورودی‌های حسی است؛ به تعبیر مک میلان، «مغز خزننده با افسانه‌های نیایی و خاطرات باستانی پُر شده و نسبت بدانچه اجدادش می‌گوید، ایمان دارد...» مغز پارینه پستاندار^۱ نیز امکان بقا را تقویت نموده، حرکات را به سامان، اصلاح و هماهنگ می‌کند. در اینجا همچنین رشد دستگاه حافظه و عواطف صورت می‌گیرد که تنظیم داخلی بدن را بیشتر بهبود بخشیده و داد و ستد با دنیای اجتماعی را آغاز می‌کند. مک میلان معتقد است «مغز پستانداران پست نقشی اساسی در رفتارهای عاطفی ایفا می‌کند... اما همچون مغز خزننده هنوز توانایی... کنار هم قرار دادن احساساتش در قالب کلمات را ندارد». سرانجام مغز نوپستاندار^۲، یا قشر مغز^۳ عامل تنظیم دقیق کارکردهای سطح پایین و ارتباطات ما، تفکر انتزاعی و توانایی‌های برنامه‌ریزی است که به ما امکان می‌دهد به چالش‌های جدید واکنش نشان دهیم. دو مغز قدیمی تر انسان عموماً در آن بخش از مغز که سیستم کناری^۴ نامیده می‌شود، ترکیب شده و آخرین مغز نیز چیزی است که قشر تازه‌ی مخ نامیده شده و با دو مغز قدیمی تر در ارتباط است (Smith, 1976 و ریتی، ۱۳۹۰).

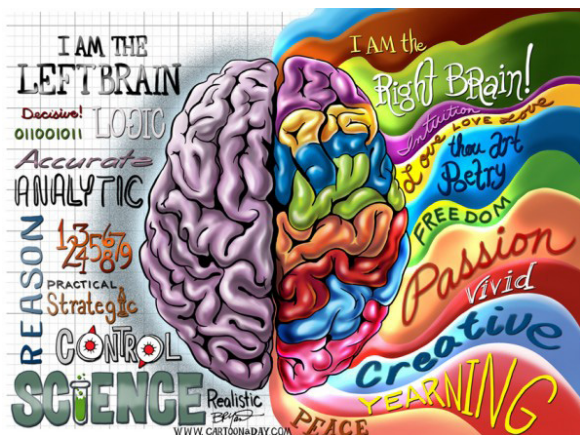
۲-۱-۲- مدل نگرشی^{۱۴}

این مدل نشان دهنده‌ی آن است که پژوهشگران به دیدی تازه نسبت به عملکرد مغز دست یافته‌اند؛ بدین صورت که در حالی که ایشان قبلاً مغز را عضوی نسبتاً همگن می‌پنداشتند، در حال حاضر آن را مجموعه‌ای از زیرسیستم‌های تعاملی نیمه مستقل می‌دانند. برای نخستین بار، راجر اسپری^{۱۵} (۱۹۸۱)، جراحی از ایالات متحده‌ی آمریکا، کشف کرد که هر کدام از نیمکره‌های مغز شامل یک سیستم نیمه مستقل است که دارای فرآیندهای مستقل احساس، ادراک، یادگیری و به خاطر سپردن است. آزمایش‌ها نشان می‌دهد که نیمکره‌ی چپ مرکز توانایی‌های کلامی، ریاضی و منطق است، در حالی که نیمکره‌ی راست مرکز

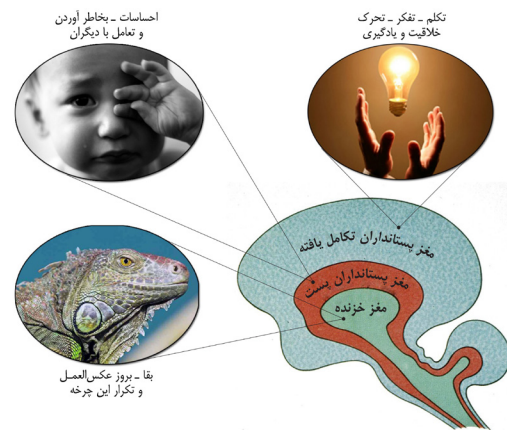
صورت گرفته است؛ و بر همین اساس داده‌های تجربی قابل توجهی به دست آمده که این فرضیه‌ی اولیه را که ذهن انسان به طور مداوم درگیر پردازش اطلاعات دریافت شده از جهان خارج است، تأیید می‌کند. با این حال، بحثی که همچنان بدون پاسخی دقیق بر جای مانده، آن است که آیا ذهن انسان همانطور که نسبت به وجه کمی اطلاعات حساس است، نسبت به وجه کیفی آن نیز حساس هست؟ در واقع آنچه همچنان جای تعمق دارد، وجود اساس بیولوژیکی برای توجیه ارزیابی‌های کیفی در ذهن انسان است (Smith, 1976)؛ به عبارت دیگر، سؤالی که همچنان پاسخ دقیقی دریافت نکرده، آن است که آناتومی و فیزیولوژی مغز انسان تا چه حد مسئول نوع خاص و گسترده‌ای از تجارب که تحت عنوان تجربه‌ی زیبایی شناختی شناخته می‌شود، می‌باشد؟ در ادامه سه مدل فرضی را که فیزیولوژیست‌ها و روانشناسان برای توضیح نحوه‌ی عملکرد مغز ارائه کرده‌اند، مطرح نموده؛ بر اساس مدل‌های ارائه شده چهار نحوه‌ی برخورد مغز انسان با اطلاعات دریافتی از محیط پیرامون تبیین می‌شود.

۲-۱-۱- مدل تکامل نژادی^۶

این مدل، تا حد زیادی بر اساس نظریه پردازای پاول مک‌لین^۷ شکل گرفته است؛ بر اساس این تئوری که با نام «مغز سه‌گانه»^۸ نیز مصطلح شده، مغز به عنوان ارگانی نظام یافته با مراحل تکامل نژادی کاملاً مشخص است؛ بدین صورت که مغز با نگره داشتن آن قسمت‌هایی از مغز پیشینیان ما که نشان داده بودند سودمند هستند و با ساختن ساختارهای جدیدی که به وی کمک می‌کند در مبارزه‌ی تکاملی تسلط پیدا کند، توسعه یافته است. مک‌لین مدل خود را بدین صورت خلاصه می‌کند: «انسان خود را در مخمضه‌ای می‌یابد که طبیعت با اعطای سه مغز به وی، برایش فراهم آورده است؛ [این سه مغز] با وجود تفاوت‌های زیاد در ساختار، باید با هم کار کرده و تعامل کنند. قدیمی‌ترین این مغزها اساساً مغز خزننده^۹ است. دومی را انسان از پستانداران پست تر به ارث برده و سومی حاصل تکامل اخیر پستانداران است که انسان را بدین صورتی که هست در رأس این پستانداران قرار داده است.»



تصویر ۲- تفاوت نحوه‌ی پردازش اطلاعات در دو نیمکره‌ی چپ و راست مغز. مأخذ: (URL2: appliedlifescience.org, 2012)



تصویر ۱- عملکرد قسمت‌های مختلف مغز بر اساس مدل «مغز سه‌گانه»ی مک‌میلان. مأخذ: (نگارندگان بر اساس URL1: MyBrainNotes.com, 2014)

۲-۱-۳- مدل عملکردی - سلسله‌مراتبی^{۱۷}

از جمله رویکردهای مقبول دیگر، تئوری عملکردی - سلسله‌مراتبی الکساندر لوریا^{۱۸}، روانشناس روس، است که مغز را به عنوان واحدهای عملکردی و در قالب سه نظام متمایز، مفهوم‌سازی کرد. آن طور که وی به طور خلاصه اظهار می‌دارد: «این واحدها می‌توانند در قالب واحدی برای تنظیم کشیدگی عضلات یا بیداری، واحدی برای حصول، پردازش و ذخیره‌ی اطلاعات از جهان خارج و واحدی برای برنامه‌ریزی، تنظیم و تثبیت فعالیت‌های ذهنی توصیف شوند». این سه واحد اصلی عبارتند از: واحدهای برانگیختگی (ساقه‌ی مغز و ساخت‌های مغزی میانی)، دروندادهای حسی (قطعه‌های گیجگاهی، آهیانه و پس سری) و واحد اجرایی یا هماهنگ‌ساز (قطعه‌ی پیشانی) که آغازگر، سازمان‌دهنده و برنامه‌ریزی‌کننده‌ی رفتار است. این واحدها در عین مستقل بودن، با هم هماهنگی داشته و کل یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند (لوریا، ۱۹۷۳ به نقل از استرنبرگ، ۱۳۷۸ و Smith, 1976).

۲-۲- دیدگاه ادراکی

در این دیدگاه، بیشتر بر تشریح فرآیند ادراک در انسان و بازشناسی جایگاه تجربه‌ی زیبایی‌شناسی در آن تمرکز شده است، چرا که پیگیری زیبایی در ذهن انسان با تشریح فرآیند ادراک آغاز می‌شود. انسان با قرارگیری در محیط به طور پیوسته و با استفاده از حواس خود سیگنال‌هایی را از محرک‌های محیطی موجود دریافت می‌کند، پس از انتقال این سیگنال‌ها به صورت رمز و از طریق سیستم عصبی به مغز، بازخوانی آن‌ها توسط انسان منجر به شکل‌گیری واکنش‌ها و متعاقباً بروز رفتارهایی از وی می‌شود.

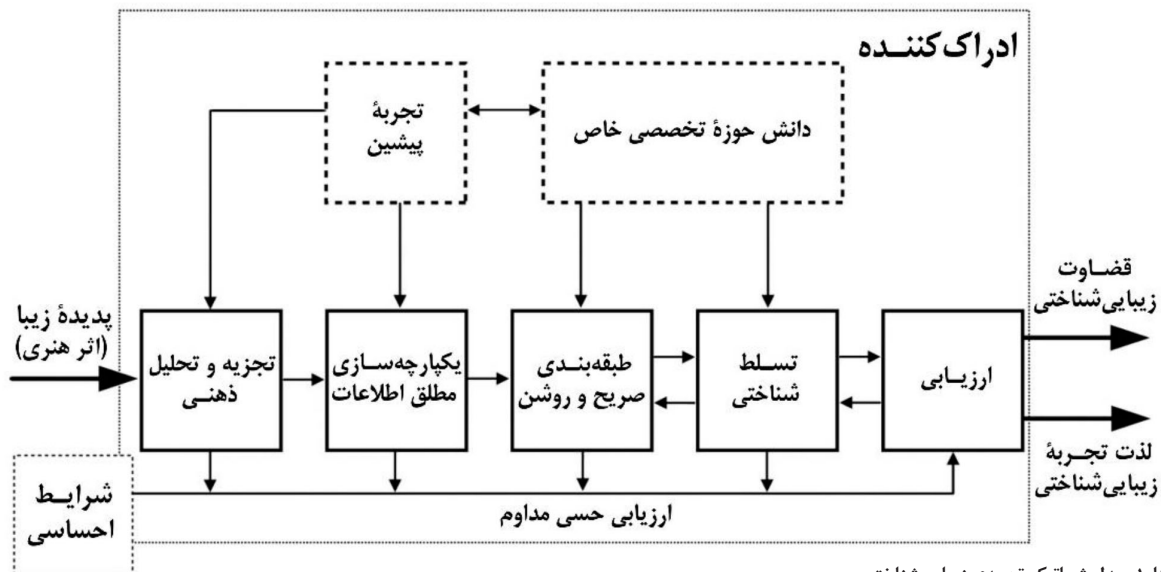
سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که تجربه‌ی زیبایی‌شناختی در کدام مرحله از فرآیند فوق‌الذکر صورت می‌گیرد؟ این مسئله که تجربه‌ی زیبایی‌شناختی دربرگیرنده‌ی تمام فرآیندهایی است که در تعامل ادراکی ما با پدیده‌ی زیبا سر و کار دارد، در نمودار ۱ نمایش داده شده است. بر این اساس، زمانی که با پدیده‌ی به اصطلاح زیبا برخورد داریم، اطلاعات حسی دریافت شده از آن توسط کانال‌های عصبی به مغز مخابره شده، مغز آن‌ها را واریسی نموده، پس از یکپارچه‌سازی و طبقه‌بندی این اطلاعات، آن‌ها را با مشاهدات پیشین خود قیاس می‌کند، در صورتی که این اطلاعات با مفاهیمی که در ذهن و در یک طبقه‌بندی بامعنی [احتمالاً برای خودش] با عنوان «معیارهای زیبایی» فایل‌بندی شده‌اند سازگاری داشته باشد، ادراک کننده، پدیده‌ی مزبور را به عنوان پدیده‌ای زیبا تفسیر و ارزیابی می‌کند و متعاقباً همین ارزیابی است که به قضاوت و حس زیبایی‌شناختی منجر می‌شود.

اما تجربه‌ی گسترده‌ی زیبایی و لذت منتج از آن تنها به مرحله‌ی ادراک محدود نشده و ما این لذت را در سطح بالاتری نیز تجربه می‌کنیم. تا به حال بسیار پیش آمده که پدیده‌ای را زیبا بیندازیم در حالی که سایرین در این زمینه با ما هم عقیده نبوده‌اند؛ مصداق بارز آن عروسک محبوب دوران کودکی است

پردازش اطلاعات انتزاعی است و با مفاهیم فضایی سروکار دارد؛ به علاوه نیمکره‌ی راست، بافت، فام و تَن رنگ را درک می‌کند و مهم‌تر از همه، این توانایی را دارد که هر چیزی را به عنوان یک کل درک کند. به طور خلاصه، نیمکره‌ی چپ به صورت «متوالی» کار کرده و به «جزئیات» می‌پردازد، در حالی که نیمکره‌ی راست «به موازات» پیش رفته و «کلیات» را در نظر می‌گیرد. دنیل بنت^{۱۹} این تمایزات را بدین صورت جمع‌بندی می‌کند: «نیمکره‌ی راست، نیمکره‌ی فضایی زمانی یکپارچه و نیمکره‌ی چپ، نیمکره‌ی موضعی، تحلیلی و متوالی است» (Smith, 2003, 7-9). بنابراین، ساخت یک پاسخ ادراکی مبتنی بر ارتباط متقابل میان دو نیمکره‌ی چپ و راست مغز می‌باشد که هرکدام با توجه به تخصص خود به تکمیل تجربه‌ی ما کمک می‌کنند؛ اما این نیز بدان معنا نیست که هر نیمکره لزوماً سیگنال‌های مختلفی را برداشت می‌کند، بلکه بدان معناست که هر کدام اطلاعات را به شیوه‌ی خود پردازش می‌کنند (Smith, 1976).

افزون بر آن تا کنون ثابت شده، سیستم کناری که در پناه این دو نیمکره قرار گرفته نیز جایگاه احساسات است؛ این سیستم عامل زندگی احساسی ما و فعالیت‌های مغزی مختلفی نظیر تفسیر پاسخ‌های شناختی، حافظه، کنترل و مدیریت هورمون‌ها و نیز رفتارهای هیجانی است. به طور خلاصه این سیستم، مجموعه‌ای از ساختارهای مغزی است که در تمام پستانداران وجود داشته و در انجام عمل بویایی و فعالیت‌های دیگری مانند اعمال خودفرمان و بروز هیجان و سایر رفتارها دخالت دارد. سیستم کناری زودتر از سایر قسمت‌ها به محرک‌ها واکنش نشان داده و سیستم پردازش و پاسخگویی مختص به خود را دارد. چنین به نظر می‌رسد که در مراحل اولیه‌ی تکامل انسان، این قسمت از مغز در ادراک و تجربه‌ی زیبایی‌شناختی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است، زیرا نئوکورتکس در این دوران تازه شروع به شکل‌گرفتن کرده بود. در این دوران، توجه انسان بیشتر به اشیاء درخشان، رنگ‌های روشن و زرق و برق‌دار بوده است، در حالی که در ادامه‌ی مسیر تکامل که میلیون‌ها سال به طول انجامید، ترجیح سیستم کناری به سمت سادگی، ریتم‌های تکرار شونده به صورت آهنگین و تکرار الگوی‌های ابتدایی متمایل شد. احتمالاً در یک دوره هم‌ترجیح با عظمت و شکوه بوده که تجلی آن در احجام عظیم، برج‌ها و زیگورات‌های تمامی تمدن‌های اولیه مشهود است.

بنابراین شیوه‌های متقابل آگاهی در نیمکره‌های راست و چپ مغز و ارتباط خاص نیمکره‌ی راست با مراکز احساسی موجود در دستگاه کناری، مغز انسان را به دستگاهی ایده‌آل برای تصمیم‌گیری‌های زیبایی‌شناختی بدل کرده است. هر نیمکره، در برخورد با اطلاعات، به شیوه‌ی خود عمل می‌کند؛ نیمکره‌ی چپ، داده‌ها را به اجزای تشکیل‌دهنده‌اش خرد می‌کند، در حالی که نیمکره‌ی راست، آن‌ها را به صورت کلیت‌هایی گسسته مجدداً مونتاژ کرده، در مورد کیفیت کلیت‌هایی که در مورد آن‌ها با مغز میانی ارتباط برقرار کرده، به قضاوت‌های ارزشی می‌پردازد، و در نهایت منجر به شکل‌گیری بُعد احساسی نسبت به تجربه‌ی زیبایی‌شناختی می‌گردد (Smith, 1976 & 2003).



نمودار ۱- مدل شماتیک تجربه‌ی زیبایی‌شناختی.
مأخذ: (Hekkert, 2006)

شناخت و ارزیابی‌های شناختی در فرد بوده و مشخصاً به تناسب بیولوژی، شخصیت، تجربه‌ی اجتماعی و فرهنگی، اهداف، توقعات، تداعی‌ها، ساختارهای درونی و عوامل محیطی در افراد مختلف، متفاوت است (Nasar, 1994, 380).

با در نظر داشتن این نکته که اجزاء عاطفی، ادراکی و شناختی واکنش‌های محیطی به شدت به هم وابسته بوده و در نتیجه جداسازی آن‌ها بسیار دشوار است، در صورتی که سرعت انجام فرآیند ادراک را در انسان هزاران بار کند کنیم، نموداری که نسر از جایگاه ادراک زیبایی در فرآیند مزبور ارائه می‌دهد، ما را در رسیدن به فهمی دقیق‌تر از زیبایی به خوبی رهنمود می‌کند. همان‌طور که در نمودار ۲ مشاهده می‌شود، فلش‌های موجود در تصویر نشان‌دهنده‌ی وجود روابط احتمالی است. برای این اساس، تجربه‌ی زیبایی‌شناختی انسان در محیط مصنوع شامل ادراک ویژگی‌های محیط یا به طور محدودتر یک بنا و بروز واکنش‌های احساسی بدن می‌باشد، فلش موجود از «ادراک» به «واکنش‌های احساسی» در نمودار مذکور نشان‌دهنده‌ی این نوع از واکنش عاطفی است؛ این سطح از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی عمدتاً در برخورد با «ویژگی‌های فرمال» محیط صورت می‌گیرد.

تجربه‌ی مزبور در سطحی بالاتر با شناخت این ویژگی‌ها ادامه می‌یابد، بدین ترتیب که اطلاعات حسی دریافتی از محیط مصنوع پس از انتقال به مراکز عصبی و مغز با معانی و تجارب موجود در ذهن انطباق داده می‌شوند و منجر به شکل‌گیری ارزیابی‌های شناختی می‌گردند. در نمودار ارائه شده، فلش‌هایی که از «شناخت» به «ارزیابی‌های شناختی» وجود دارد، نشان‌دهنده‌ی این سطح از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی است. انواع مشخصی از تجارب زیبایی‌شناختی، نظیر آن‌هایی که «نمادین» خوانده می‌شوند، عمدتاً منعکس‌کننده‌ی این جزء شناختی هستند. در نهایت، مجموعه‌ی این واکنش‌ها و ارزیابی‌ها به

که در اغلب موارد برخلاف پندار صاحب آن، در نظر اطرافیان چندان زیبا نیست! اما به راستی علت این مسئله چیست؟ همان‌طور که گفته شد، فرد به منظور درک زیبایی یک پدیده، آن را با مفاهیم موجود در ذهن مقایسه می‌کند؛ اما بدیهی است که حجم و نوع اطلاعات ذخیره شده در ذهن محدود نمی‌باشد و ما در طول زندگی و در جریان به خاطر سپردن اطلاعات، جزئیات زیادی را ذخیره می‌کنیم، بنابراین یک مفهوم با رمزهای خاصی در ذهن ما جای می‌گیرد، به طوری که دیدن و شنیدن هر کدام از رمزهای مزبور باعث تداعی مفهوم مربوطه در ذهن می‌شود. به مثال عروسک محبوب کودکی بر می‌گردیم؛ این شیء علاوه بر تظاهر بیرونی [فرم، رنگ، جنس و ...] که دارد، به مرور زمان متناسب با خاطراتی که کودک با آن تجربه می‌کند، با رمزهایی در ذهن وی ذخیره شده و برای وی معنا نیز پیدا می‌کند. همین مسئله باعث می‌شود علیرغم تحریک حسی یکسانی که این شیء به همراه دارد، برای کودک در برگیرنده‌ی معانی متمایزی باشد، این معانی بر قضاوت زیبایی‌شناختی وی تأثیر گذاشته و ارزیابی وی را توجیه می‌کند.

هکرت، آنچه تا بدین جا گفته شد را چنین خلاصه می‌کند که در تجربه‌ی زیبایی‌شناختی به غیر از انتساب معنا، بسیاری فرآیندهای شناختی دیگر نظیر تفسیر کردن، بازیابی از حافظه، و تداعی معانی نیز ایفای نقش می‌کنند. این مراحل به ما اجازه می‌دهند استعاره‌ها [معانی نهفته] را تشخیص داده، یا معانی را به چیزی نسبت دهیم و اهمیت شخصی یا نمادین اشیا را دریابیم (Hekkert, 2006).

نسر این فرآیند را به طور خاص تر و در تعامل فرد با محیط تعریف می‌کند؛ به عقیده‌ی وی تجربه‌ی زیبایی‌شناختی منتج از تعامل مداوم فرد فعال و محیط می‌باشد، او کل واکنش زیبایی‌شناختی به ویژگی‌های یک بنا را فرآیندی در هم تنیده می‌داند که در برگیرنده‌ی ادراک، واکنش‌های احساسی،

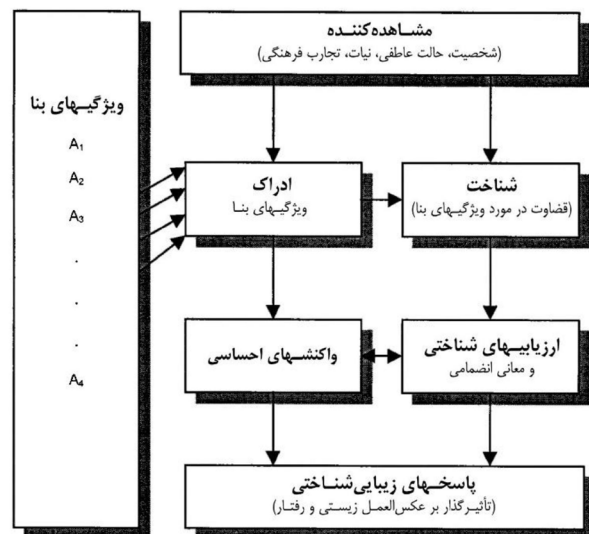
که ما می‌توانیم از چیزی بترسیم پیش از آنکه از حضورش آگاه شویم، البته این تذکر را نیز می‌افزاید که در چنین شرایطی کسب شناخت به سرعت بر احساس اولیه‌ی ما تأثیر گذاشته و آن را تغییر می‌دهد. وی در مقاله‌ی بحث‌برانگیز خود، «من باب تقدم احساس» چنین استدلال می‌کند که سیستم‌های عاطفی و شناختی تا حد زیادی مستقل از یکدیگرند، به علاوه شواهد قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد که واکنش‌های احساسی اولیه به ویژگی‌های کلی محیطی می‌توانند مستقل و قبل از شناخت صورت گیرند (Zajonc, 1980 & 1984).

با توجه بدانچه گفته شد، می‌توان از جمع‌بندی سانتایانا برای رسیدن به تعریفی تجربی از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی استفاده کرد؛ تجربه‌ی پدیده‌ها یا به طور اخص محیط، زمانی به لحاظ زیبایی‌شناسی، زیباست که در برگرفته‌ی سه جزء باشد: «تجارب لذت بخش حسی، یک ساختار ادراکی لذت بخش و تداعی‌های نمادین لذت بخش» (Cuthbert, 2006). البته این نکته را فراموش نکنیم که سه بخش مزبور به عنوان اجزاء تجربه‌ای واحد به شدت درهم تنیده شده و تمیز آن‌ها از یکدیگر در سطح پدیدارشناختی امکانپذیر نمی‌باشد؛ و تنها برای رسیدن به شناختی نسبتاً درست از سیستم ادراکی و جایگاه تجربه‌ی زیبایی‌شناختی در آن، این تجربه در سطحی انتزاعی و به لحاظ مفهومی به اجزاء مذکور تجزیه شده‌اند. در نتیجه ما در برخورد با پدیده‌ها تجربه‌ای واحد از التذاذ حواس، تفسیر معنادار و درگیری عاطفی را پشت سر می‌گذاریم و تنها در سایه‌ی این وحدت می‌توانیم از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی صحبت کنیم.

۲-۳- دیدگاه روانشناختی گشتالت

همان طور که می‌دانیم ما انسان‌ها، موجودات پیچیده‌ای هستیم که قابلیت درک، تفسیر و عکس‌العمل آگاهانه و هوشمندانه نسبت به مسائل پیرامون خود داریم. اما فراموش نکنیم که از سوی دیگر، ما در محیطی قرار داریم که درک تمامی پیچیدگی‌های آن برای ما امکان‌پذیر نیست. بنابراین طبیعی است که از مجموع اطلاعاتی که از مرحله‌ی احساس به دست آورده‌ایم دست به انتخاب بزنیم؛ به بیان دیگر، گرچه در مرحله‌ی احساس به طور ناخودآگاه و به علت محدودیت در قابلیت‌های فیزیولوژیک از یک سو و توجه و انتخاب از دیگر سو، تنها بخشی از اطلاعات محیط را دریافت کرده‌ایم، اما برای این که بتوانیم این اطلاعات خام را قابل استفاده کنیم نیز لازم است که آن‌ها را به اطلاعات قابل فهم برای خود تبدیل کنیم.

در واقع، ما در انتهای مرحله‌ی احساس با انبوهی از اطلاعات مختلف که از اندام‌های حسی گوناگون به مغز رسیده سرو کار داریم! اما چگونه این اطلاعات را سازماندهی و یکپارچه می‌کنیم؟ چگونه از میان انبوه اطلاعات، آن‌هایی را که نیاز داریم جدا نموده و طبقه‌بندی می‌کنیم؟ در نهایت چگونه این اطلاعات را به چیزهایی با معنی برای خودمان تبدیل می‌کنیم؟ برای روشن‌تر شدن موضوع از یک مثال استفاده می‌کنیم؛ همان طور که ما اتاق کار به هم ریخته‌ی خود را پس از اتمام



نمودار ۲- مدل احتمالی نسر از ادراک زیبایی‌شناختی .
مأخذ: (Nasar, 1994)

بروز پاسخ‌های زیبایی‌شناختی در انسان منجر می‌شود (Nasar, 1994 و پاکزاد، ۱۳۹۱)، البته همان طور که پیش از این نیز توضیح داده شد، واژه‌ی زیبایی‌شناسی در واقع در برگرفته‌ی مفهومی وسیع‌تر از زیبایی‌شناسی صرف بوده و شامل فکاهی و هیجان و حتی چیزهایی که اصلاً لذتی برای ما به همراه ندارند نیز هست.

حال با فرض اینکه جایگاه تجربه‌ی زیبایی‌شناختی در فرآیند ادراک نسبتاً مشخص شده، سؤال می‌گردد که آیا ممکن است به ذهن خطور کند آن است که آیا همواره تجربه‌ی زیبایی‌شناختی پس از فرآیند ادراک و شناخت صورت می‌گیرد؟ به بیانی دیگر آیا لازم است که برای پی بردن به زیبایی یک پدیده حتماً آن را بشناسیم؟ یا کمی تأمل، پاسخ به این پرسش چندان دشوار به نظر نمی‌رسد! در بسیاری مواقع ما قبل از اشراف به یک پدیده، آن را تحسین کرده، زیبا برشمردیم و از آن لذت می‌بریم. مطرح شدن این سؤال در سیر تکامل مفهوم زیبایی‌شناختی باعث شکل‌گیری مناقشه‌ی جالب توجهی در مورد تقدم احساس بر شناخت و حتی مستقل بودن واکنش‌های احساسی از فرآیندهای شناخت و بازشناخت شد.

تا پیش از سال ۱۹۸۴ م. و انتشار مقاله‌ی رابرت زاجونک^{۱۹}، عقیده‌ی غالب مبتنی بر این بود که واکنش‌های احساسی در فرآیند ادراک و تنها پس از مرحله‌ی شناخت صورت می‌گیرند. ریچارد لازاروس (۱۹۸۲) در این زمینه موضعی سرسختانه در پیش گرفته، حتی احتمال مستقل بودن این دو از یکدیگر را قاطعانه رد می‌کرد؛ تعریف وی از احساس، که شناخت به عنوان یک پیش شرط برای آن لازم بود، هسته‌ی اصلی موضع‌گیری وی محسوب می‌شد. در مقابل، زاجونک (۱۹۸۰) این موضع‌گیری را زیر سؤال برد، عنوان کرد علیرغم آنکه هنوز تفکیک افکار (مبتنی بر اطلاعات) و احساسات (مبتنی بر تحولات انرژی) بسیار دشوار است، احساس بر شناخت تقدم دارد؛ برای روشن‌تر شدن موضوع نیز این مثال را مطرح کرد

نمادین مربوط به کارکرد حجم مذکور دریافت می‌شود. در واقع در این مرحله طبقه‌بندی و تشخیص هویت شیء انجام می‌گیرد. البته مراحل مزبور به حدی با سرعت در ذهن صورت می‌گیرند که گویی همزمان اتفاق می‌افتند. بنابراین در این دیدگاه ادراک آدمی همیشه براساس طرح، شکل و زمینه که دارای نظم خاصی است، سازمان می‌یابد. آنطور که ویتیک ادعا می‌کند، تجربه‌ی زیبایی‌شناختی بیش از همه به مرحله‌ی اول و پس از آن به مرحله‌ی دوم و خیلی کم‌تر به مرحله‌ی سوم بستگی دارد (ویتیک، ۱۳۹۱).

۳- بازتعریف تجربه‌ی زیبایی‌شناختی

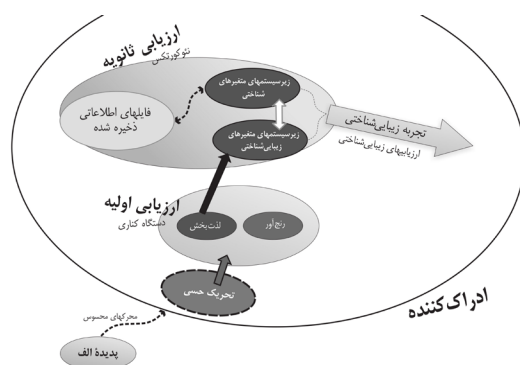
تا به اینجا تجربه‌ی زیبایی‌شناختی با سه رویکرد مختلف زیست‌شناختی، ادراکی و روانشناسی گشتالت بررسی شد، بدین معنی که یک بار این تجربه به لحاظ زیستی در بدن انسان [به ویژه مغز] پیگیری شد، بار دیگر در سطحی انتزاعی نحوه‌ی پشت سر گذاشتن این تجربه شرح داده شد، و در نهایت مجدداً در همین سطح مراحل مختلف این تجربه در برخوردی نزدیک‌تر با پدیده‌ها توضیح داده شد؛ بنابراین اکنون می‌توان این تجربه را با دیدی جامع‌تر بازتعریف نمود.

همان‌طور که گفته شد، انسان به محض قرارگیری در محیط، محرک‌های محیطی محسوس را به واسطه‌ی اندام‌های گیرنده‌ی [حواس] که دارد، دریافت می‌کند. با توجه به آنکه بینایی، در میان سایر حواس، حس مسلط به شمار می‌رود، بدیهی است بخش اعظم این محرک‌ها به واسطه‌ی سیستم بینایی دریافت شوند. این سیستم، اطلاعات را به قالب تصاویر ذهنی تبدیل نموده و با همین قالب آن‌ها را به سایر زیرسیستم‌ها ارسال می‌کند. در نتیجه، زمانی که فرد به یک شیء خیره می‌شود، تجسم آن به واسطه‌ی گیرنده‌های بصری اولیه استخراج شده و به ناحیه‌ای از مغز [کورتکس پیشانی] فرستاده می‌شود که در تشخیص چهره‌ها و سایر اشیاء تخصص دارد. زمانی که شیء شناسایی شد، اهمیت آن به لحاظ احساسی به واسطه‌ی آمیگدالا در منتهی‌الیه قطعه‌ی گیجگاهی در مغز سنجدیده شده و در صورتی که پیام حائز اهمیت باشد، این اهمیت از طریق هیپوتالاموس به سیستم عصبی خودمختار

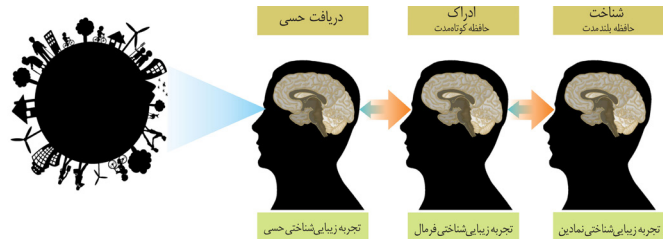
یک پروژه‌ی سنگین در نهایت آشفته‌گی مرتب می‌کنیم، لازم است این اطلاعات دریافتی را نیز به گونه‌ای مرتب نماییم که هنگام مراجعه‌ی مجدد، امکان پیدا کردن آن را داشته باشیم (پاکزاد، ۱۳۹۱)؛ بنابراین با توجه به آنکه فرآیند ادراک در ذهن انسان به صورت یک مرتبه صورت نمی‌گیرد، فرد در مواجهه با علائم و اطلاعات ارسالی از حواس، دست به انتخاب زده، در فرآیندی تحت عنوان «سازماندهی اطلاعات»، نظامی مشخص از اطلاعات را در ذهن خود تشکیل می‌دهد.

روانشناسی گشتالت^{۲۰} در پاسخ به این پرسش که فرآیند مزبور به چه صورت انجام می‌گیرد، به این نتیجه رسید که گرچه تجربه‌های روانشناختی از عناصر حسی ناشی می‌شوند، اما با خود این عناصر تفاوت دارند؛ بدین معنی که ما دنیا را نه به صورت مجموعه‌ای از محرک‌های جداگانه بلکه به صورت کل‌های معنی‌دار تجربه می‌کنیم. در نتیجه طبق این نظریه، کل چیزی فراتر از جمع جبری اجزاست؛^{۲۱} برای مثال، ما با گوش فرا دادن به نت‌های مجزای یک ارکستر سمفونی قادر به درک تجربه‌ی گوش دادن به خود آن نیستیم و در حقیقت موسیقی حاصل از ارکستر کیفیتی به ما ارائه می‌دهد که فراتر از مجموع نت‌هایی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت عمل ادراک به این معنی است که سیستم ادراکی ما داده‌های حسی دریافت شده از اعضای گوناگون و رابطه‌ی میان آن‌ها را در هم تنیده و به صورت یک طرح کلی [گشتالت] در می‌آورد. در واقع، مغز ما برای درک موضوعات پیچیده‌ای که از اجزاء گوناگون تشکیل شده‌اند، در ابتدا تمام اجزاء را در قالب یک موضوع واحد جمع‌بندی کرده و یک درک کلی از آن موضوع حاصل می‌کند.

براساس این دیدگاه، دریافت و ادراک اطلاعات در ذهن انسان در سه مرحله صورت می‌گیرد؛ در نخستین مرحله الگوی مجرد دو بُعدی اشکال رنگین ادراک می‌گردد. بدین معنا که افراد در وهله‌ی اول متوجه می‌شوند که شیئی در خارج از بدن آن‌ها وجود دارد که متمایز از زمینه‌ی اطراف است؛ در مرحله‌ی دوم بُعد و حجم شیء را در فضا احساس می‌کند، بدین صورت که ابتدا خط بیرونی شیء [شکل] ادراک شده و سپس قسمت‌های داخلی آن به نظر رسیده و رنگ و روشنایی آن نیز در این هنگام ظاهر می‌شود. در مرحله‌ی سوم جنبه‌های



تصویر ۴- نمایش شماتیک تجربه‌ی زیبایی‌شناختی در مغز انسان. مأخذ: (Xenakis et al, 2012)



تصویر ۳- تجربه‌ی زیبایی‌شناختی به موازات فرآیند ادراک.

و به روزرسانی مزبور طی فرآیندی ترتیبی رخ نمی‌دهد، بلکه در این مرحله هر دو نیمکره‌ی مغز فعال بوده و با روش خاص خود اطلاعات دریافتی را پردازش می‌کنند؛ قابل ذکر است، با توجه به آنکه اغلب اطلاعات محیطی شامل داده‌های رنگی، بافت، الگو و... است، فرآیند مزبور عمدتاً در نیمکره‌ی راست صورت می‌گیرد. بنابراین در این مرحله می‌توان به سطح اولیه‌ی تجربه‌ی زیبایی‌شناختی یک سطح ثانویه را نیز افزود؛ آن طور که ویلیام جیمز^{۲۲} می‌گوید در این سطح، فرد از ظرافت موجود در تجربه‌ی زیبایی‌شناختی لذت می‌برد و این همان سطحی است که سانتایانا و نسر (۱۹۹۴) از آن با عنوان تجربه‌ی زیبایی‌شناختی «صوری» یا «فرمال» یاد می‌کنند.

اما فرآیند مزبور در همین مرحله متوقف نشده، در سطحی بالاتر مبتنی بر ارتباط میان سیستم کناری و نئوکورتکس نیز ادامه می‌یابد و نتیجه‌ی این فرآیند تطبیق اطلاعات دریافتی با فایل‌های اطلاعاتی موجود است که به تفسیر نمادین محتوای اطلاعات دریافتی منجر می‌شود؛ بدین معنا که محتوای اطلاعاتی پدیده به دلیل انطباق داشتن با برخی فایل‌های موجود در ذهن باعث تداعی مفاهیمی در ذهن می‌شود که احساساتی را در فرد در بر می‌انگیزد که همان بُعد معنا در پدیده‌هاست. سانتایانا و نسر (۱۹۹۴) این سطح از تجربه‌ی زیبایی‌شناختی را تجربه‌ی زیبایی‌شناختی «نمادین» می‌نامند (Xenakis et al., 2012 & Nasar, 1994 & Santayana, 1896).

در نهایت همان طور که در تصویر ۳ نیز قابل مشاهده است، مجموع این سطوح [حسی، فرمال و نمادین] در یک تجربه‌ی واحد تحت عنوان تجربه‌ی زیبایی‌شناختی توسط انسان تجربه شده و به لذت زیبایی‌شناختی ختم می‌شوند؛ شاید بپایه نباشد اگر تعریف موجز هربرت رید، هنرشناس و منتقد هنری صاحب‌نام را چکیده‌ای از تمام تفاسیر فوق بدانیم، زیبایی «احساس وحدت و هماهنگی در ادراکات حسی» است. در نهایت، نباید این نکته را فراموش کنیم که فرآیند مزبور تنها در سطحی انتزاعی و به منظور درک بهتر تجربه‌ی زیبایی‌شناختی قابل تفکیک و بررسی است، در حالی که در عالم واقع این فرآیند تنها در چند صدم ثانیه رخ می‌دهد و به قدری احساس، ادراک و شناخت به سرعت صورت می‌گیرند که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد.

انتقال داده می‌شود تا فرد بتواند خود را برای بروز عکس‌العمل حیاتی [مبارزه، فرار یا تسلیم شدن] آماده کند.

نکته‌ی حائز اهمیت آن است که با وجود آنکه هیچ کدام از حواس به اندازه‌ی بینایی و شنوایی در شکل‌گیری ادراک انسان از محیط پیرامونش نقش ندارند، نباید از حواس لامسه، چشایی و بویایی غافل شد. این حواس به واسطه‌ی آنکه به صورت عادی در پس زمینه‌ی آگاهی ما واقع شده‌اند و کوچک‌ترین بخش از ایده‌های تجسم یافته‌ی ما را شکل می‌دهند، لذت ناشی از آن‌ها نیز توسط طراحان محیط همواره نادیده گرفته شده یا کم‌تر بدان توجه شده است. بنابراین بخشی از محرک‌های محیطی نیز به واسطه‌ی این حواس دریافت شده و در قالب کدهای اطلاعاتی و توسط سیستم‌های عصبی به مغز مخابره می‌شوند.

پیش از هر قسمتی، مجموع این اطلاعات مخابره شده منجر به فعال‌سازی دستگاه کناری می‌شود، این قسمت از مغز نیز مبتنی بر معیارهای درونی که دستاورد تکامل انسان طی میلیون‌ها سال است، نسبت به داده‌های مزبور واکنش نشان می‌دهد. همان طور که گفته شد واکنش مبتنی بر این معیارها به صورت ناخودآگاه و مستقل از فرآیند ادراک و شناخت صورت می‌گیرد، بنابراین احتمالاً واکنش‌های احساسی اولیه‌ی انسان به ویژگی‌های کلی محیط در این مقطع شکل می‌گیرد، و این همان تجربه‌ی زیبایی‌شناختی است که سانتایانا از آن با عنوان تجربه‌ی زیبایی‌شناختی «حسی» یاد می‌کند (تصویر ۳)؛ در نتیجه سطح اولیه‌ی تجربه‌ی زیبایی‌شناختی شامل احساسات لطیفی است که از تشخیص ترکیبات هماهنگ در تجارب حسی نظیر خطوط، رنگ‌ها و صداها لذت می‌برد. این سطح منجر به لذتی آبی می‌شود که فارغ از اشراف یافتن بر محتوای شیء یا محیط مورد تجربه است.

همان طور که در تصویر ۴ نشان داده شده، پس از بروز واکنش احساسی اولیه نسبت به محیط، اطلاعات دریافتی طی فرآیند ادراک و شناخت مورد پردازش قرار می‌گیرند، بدین صورت که کدهای اطلاعاتی دریافتی انتظام داده شده و با معانی و تجارب موجود در ذهن انطباق داده می‌شوند تا از طریق یافتن سازگاری و شباهت میان اطلاعات دریافتی و فایل‌های موجود در ذهن، فایل‌های قدیمی به روزرسانی شوند. اما جریان انطباق اطلاعات

نتیجه

نیازهای ارگونومیک، شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی مردم در یک محیط جغرافیایی خاص باشد. در وهله‌ی بعدی، با فرض اینکه محیطی الگوهای جاری رفتار را به خوبی تأمین کند، آن محیط در صورتی به لحاظ زیبایی‌شناختی لذت بخش خواهد بود که با بهره‌گیری از کلیه‌ی ابزارهای محیطی [فرم، عملکرد و معنا] تجربیات حسی لذت‌بخش را برای افراد فراهم آورد، ساختار ادراکی دلپذیری داشته باشد و نمادهای لذت‌بخشی را برای ایشان تداعی نماید.

با توجه بدانچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تعریف جامع تجربه‌ی زیبایی‌شناختی باید از تمام مقاصد طراحی به دست آید، زیرا «لذت زیبایی‌شناختی» از ارضای مجموعه‌ی این مقاصد حاصل می‌شود و نه صرفاً تظاهر بیرونی و معمارانه‌ی شهر. بدین ترتیب، مردم لذت را از محیطی کسب می‌کنند که ساختار آن در وهله‌ی اول، الگوهای جاری رفتار و آسایش فیزیولوژیک مورد نیاز ایشان را به خوبی تأمین کند؛ برای دست یافتن به این مقصد، ساختار محیط باید منطبق بر

پی‌نوشت‌ها

Appleton-Century-Crofts.

Carlson, A. (2012). 'Environmental Aesthetics' *The Stanford Encyclopedia of Philosophy (summer 2012 Edition)*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/sum2012/entries/environmental-aesthetics/>>.

Cowan, R. (2005). *The Dictionary of Urbanism*, Tisbury and Wiltshire: Streetwise Press.

Cuthbert, A. R. (2006). *The Form of Cities*, Australia: Blackwell Publishing Ltd.

Davies, S., Higgins, K. M., Hopkins, R., Stecker, R., Cooper, D. E. (2009). *A Companion to Aesthetics*, Blackwell Publishing Ltd.

Dewey, J. (1934). *Art and Experience*, New York: Putnam.

Dickie, G. (1962). 'Is Psychology Relevant to Aesthetics?' *The Philosophical Review*, Vol.71, No.3: pp. 285-302.

Greer, B. (2010). *Beauty, Wellbeing & Prosperity*, London: Commission for Architecture and the Built Environment.

Hekkert, P. (2006). 'Design Aesthetics: Principles of Pleasure in Design' *Psychology Sciences*, Vol.48: pp. 157-172.

Ingarden, R. (1985). *Selected papers in aesthetics* (P. J. McCormick, Ed.). Washington, DC: Catholic University of America Press.

Lavie, T. & Tractinsky, N. (2004). 'Assessing Dimension of Perceived Visual Aesthetics of Web Sites' *Human-Computer*, Vol.60: pp. 269-298.

Nasar, J. (1994). 'Urban Design Aesthetics: The Evaluative Qualities of Building Exteriors' *Environment and Behavior*, Vol.26: pp. 377-401.

Parsons, G. (2010). *Beauty and Public Policy*, London: Commission for Architecture and the Built Environment.

Porteous, D. J. (1996). *Environmental Aesthetics; Ideas, Politics and Planning*, London: Routledge.

Reber, R. & Schwarz N. & Winkielman P. (2004). 'Processing Fluency and Aesthetic Pleasure: Is Beauty in the Perceiver's Processing Experience?' *Personality and Social Psychology Review*, Vol.8, No.4: pp. 364-382

Santayana, G. (1896). *The Sense of Beauty; Being the Outlines of Aesthetic Theory*, C. Scribner's Sons.

Smith, P. F. (2003). *The Dynamic of Delight; Architecture and Aesthetics*, London: Routledge.

Smith, P. F. (1976). 'A Psychological Model for Aesthetic Experience' *Leonardo*, Vol.9: pp. 25-31.

URL1: <http://mybrainnotes.com/triune-brain-theory.jpg> (Accessed 2014).

URL2: <http://appliedlifescience.org/wp-content/uploads/2012/07/right-brain-left-brain-fnl-598x441.jpg> (Accessed 2014).

Xenakis, I., Arnellos, A., Darzentas, J. (2012). 'The functional role of emotions in aesthetic judgment' *New Ideas in Psychology*, Vol.30: pp. 212-226.

Zajonc, R. B. (1984). 'On the Primacy of Affect' *American Psychologist*, Vol.39: pp. 117-123

Zajonc, R. B. (1980). 'Feeling and Thinking: Preferences Need No Inferences' *American Psychologist*, Vol.35: pp. 151-175.

1 Alexander Gottlieb Baumgarten.

2 Alexander Cuthbert.

3 Buckminster Fuller.

4 Clive Bell.

5 Umberto Eco.

6 The Phylogenetic Model.

7 Paul MacLean.

8 Triune Brain.

9 Reptilian Brain.

10 Paleomammalian Brain.

11 Neomammalian Brain.

12 Neocortex.

13 Limbic System.

14 The Attitudinal Model.

15 Roger Sperry.

16 Daniel Bennett.

17 The Functional-Hierarchical Model.

18 Alexander Romanovich Luria.

19 Robert Zajonc.

20 Gestalt Theory.

21 "The whole is greater than the sum of its parts" - Aristotle.

22 William James.

فهرست منابع

استرنبرگ، آر. جی. و کافمن، جی. سی. (۱۳۷۸). توانایی‌های انسان، ترجمه‌ی نهاله مشتاق بیدختی، فصلنامه‌ی تازه‌های علوم شناختی، شماره‌ی ۳، صص ۴۴-۵۹.

پاکزاد، ج. و بزرگ، ح. (۱۳۹۱). الفبای روانشناسی محیط برای طراحان، چاپ اول، تهران: انتشارات آرمانشهر.

تاناکوویچ، (۱۳۸۱). فرم در تاریخ زیبایی‌شناسی، ترجمه‌ی کیوان دوستخواه، شماره‌ی ۵۲، صص ۴۶-۶۱.

ریتی، جی. جی. (۱۳۹۰). راهنمای کاربران مغز: آشنایی با مغز، ترجمه‌ی امیر رحیمی، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

فرهودی، س. (۱۳۷۸). زیبایی‌شناسی، فصلنامه‌ی هنر، شماره‌ی ۴۱، صص ۵۳-۵۹.

کالینسون، دی (۱۳۸۸). مجموعه مقالات فلسفه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی ۶: تجربه‌ی زیباشناختی، ترجمه‌ی فریده فرنود، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.

کاویانی، م. (۱۳۷۰). زیبایی و زیباشناسی، فصلنامه‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۸، صص ۲۶۴-۲۴۳.

ویتیک، ای (۱۳۹۱). زیبایی‌شناسی؛ برگرفته از دانشنامه‌ی برنامه‌ریزی شهری، ترجمه‌ی دکتر علی اصغر ملک افضلی، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه‌ی علم معمار.

یوسفیان، ج. (۱۳۷۹). نگاهی به مفهوم زیبایی‌شناسی، فصلنامه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره‌ی ۱۷۷، صص ۱۷۹-۱۳۵.

Beardsley, M.C. (1958). *Aesthetics*, Indianapolis: Hackett.

Berlyne, D. E. (1971). *Aesthetics and Psychobiology*, New York: